

جلسه چهاردهم اعتقادات

«امامت - اقسام ولایت و اقسام امامت»

۱- حقیقت معنای «انما ولیکم الله»

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله، لا سيما على بقية الله روحى و أرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء و اللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين»
أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱

۱ - سوره مائده، آیه ۵۵.

اجمالاً بحث‌های خداشناسی و بحث نبوت که در هفته‌ی گذشته عرض کردیم ظاهراً آن موارد مشککش را توضیح دادم و باقی مانده است بحث امامت، که در همین آیه خدای تعالی به آن اشاره فرموده است.

یک بحث اجمالی درباره‌ی همین آیه‌ی عرض کنم، کلمه‌ی «إِنَّمَا» که در این آیه آمده، معروف است که «إِنَّمَا» کلمه‌ی حصر است، کلمه‌ی حصر به معنای این است که: این است و جزء این نیست. یعنی آن افرادی را که به عنوان ولی در این آیه تعیین شدند فقط همین‌ها ولی شما هستند و لاغیر و حال اینکه ما می‌بینیم در آیات قرآن خدای تعالی می‌فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۲ مؤمنین و مؤمنات بعضی‌هایشان اولیاء یعنی ولیّ بعضی دیگرند. ممکن است کسی بگوید با این آیه منافات دارد! ما ممکن است بگوییم که خدای تعالی در این آیه‌ی می‌فرماید: ولیّ شما خدا است و پیغمبر است و کسانی که ایمان آورده‌اند. پس «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» با این آیه منافات ندارد، ما در جواب می‌گوییم که اگر آن تتمه‌ی آیه نبود، می‌گفتیم که همه‌ی مؤمنین منظورند و در یک چنین صورتی حصر معنا نداشت. ولی آن تتمه‌ی آیه یک نشانه‌ای و

۲ - سوره توبه، آیه ۷۱.

آدرسی می دهد، که می فرماید: آن مؤمنینی که نماز می خوانند و زکات در حال رکوع می دهند، که طبعاً همه ی مؤمنین را شامل نمی شود و اگر یک فرد را شامل نشود بالاخره کسانی که در حال رکوع زکات می دهند، فقط شامل آن ها می شود و از نظر روایات و تفسیر این آیه، فقط علی ابن ابیطالب علیه السلام است که در حال رکوع انگشترش را به سائل داد و این معنا در خصوص آن حضرت تحقق پیدا کرد و کلمه ی حَصْر هم معنا پیدا کرد. خب با این مطلب، آن آیه ای که می فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» چه معنا دارد؟

۲- مراتب ولایت

ولایت در چند مرتبه است؛ یکی ولایت مطلقه‌ی الهیه است. مرتبه‌ی دوّمش ولایت فقیه است و مرحله‌ی سوّمش؛ ولایت هر کسی است که دیگری را نهی از منکر و یا امر به معروف می‌کند.

۳- ولایت مومن بر مومن

این سلسله مراتب در ولایت هست، شما مثلاً ولی فرزندان هستید، شما اسمتان ولی هست ولی در یک محدوده‌ی

بسیار کوچک، اگر یک فرزند داشته باشید ولی او هستید و اگر دو فرزند یا ده فرزند داشته باشید ولی آنها هستید، ولی دیگر ولی بچه‌ی همسایه نیستید، ولی سایر مردم نیستید، این ولایت، ولایتِ بسیار محدود و ولایتِ مؤمن بر مؤمن هم از همین قبیل است. مثلاً انسان وقتی که در کوچه و بازار حرکت می‌کند و یک منکری را می‌بیند، در همان لحظه‌ای که این مؤمن منکری را دید این مؤمن می‌شود ولی آن شخص در خصوص این کار که به او امر کند یا نهی کند.

۴- ولایت فقیه

و بعد از آن ولایت فقیه است. فقیه یعنی چه؟ یعنی کسی که تمام حقایق دین را می‌فهمد، فهیم است، فقیه یعنی فهیم، در لغت معنی فقیه به معنای فهم است. «الْفِقْهُ فِي اللُّغَةِ الْفَهْمُ» کسی که فهیم است، کسی که دین را می‌فهمد، حقایق دین را از راه صحیحی درک کرده و احکام و معارف دین را صحیحاً متوجه هست، این شخص فقیه است. در خصوص سیاست و مملکت‌داری و یا دنیاداری، باید فهیم باشد. در مسائل سیاسی و در مسائل اجتماعی بهترین باشد، یعنی بالاترین باشد، یعنی تمام مسائل مملکت‌داری و سیاست‌های

اجتماعی را فقیه مَبسوط الید باید داشته باشد و احکام دین را. این چنین فقیهی را که تشخیصش برای مردم عوام مشکل است، باید عده‌ای از فقهای که در درجه‌ی بعد از او هستند جمع بشوند و این فقیه را تعیین کنند و درباره‌اش قضاوت کنند که آن کسی که سیاست را بهتر از دیگران می‌فهمد و امور اجتماعی را بهتر از دیگران متوجّه هست، آن شخص را تعیین کنند برای اینکه ولی مطلق مسلمین باشد در امور سیاسی و اجتماعی و طبعاً چون امور عبادی امور ضعیف‌تری هست آن را هم طبعاً باید داشته باشد. این چنین فقیهی ولی امر مسلمین در یک محدوده‌ای، باز، یعنی در امور

شرعی، در احکام. در امور شرعی و احکام یعنی چه؟ یعنی اگر مصلحتی دید یک حکمی را مدّت کوتاهی متوقّف کند می‌تواند و یا اگر مسائلی را برای مردم یک مملکت و یا یک شهر مشاهده کرد ولو برخلاف نظر دین، برخلاف نظر اصلی دین باشد برای یک مدّت مُوقّتی می‌تواند نهی کند و یا امر کند. از باب مثال: مثلاً ولی امر مسلمین وقتی که می‌خواهد یک خیابانی که به نفع همه‌ی مردم شهر است بکشد یک خانه وسط این خیابان قرار گرفته طبعاً صاحبش، مالکش هست و می‌گوید: من راضی نیستم که این خانه را خراب کنید، امّا مصلحت مردم یک شهر در این است که این

خیابان کشیده بشود اینجا ولی امر مسلمین این ولایت را دارد
چون محبتش، چون امرش باید مُطاع باشد دستور بدهد این
خانه را خراب کنند و نهایت پول خانه را به او بدهند. همین
معنایی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَى
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۳ پیغمبر اولی است بر مردم از جانشان،
از مالشان، یک فقیه ولی امر مسلمینی که خُبره‌ها او را تعیین
کرده‌اند این اندازه ولایت بر مردم دارد، این ولایت مرحله‌ی
دوم هست.

۳ - سوره احزاب، آیه ۶.

۵- ولایت خدا و رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام

مرحله‌ی سوّم، ولایتِ مطلقه‌ای است که در این آیه ذکر شده. این ولایت، یک ولایتی است که عطف شده است به ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و به ولایت خدا. خدای تعالی ولی شما است، «وَرَسُولُهُ» و رسولش ولی خدا است، «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۴ ببینید با یک «واو» عطف رسول را به خدا و مؤمنینی که در نماز زکات می‌دهند به رسول عطف کرده و در ادبیات ما این مطلب را خوانده‌ایم که هر چیزی که به چیزی عطف شد تمام حکمی که در

۴ - سوره مائده، آیه ۵۵.

معطوف^۹ علیه است در معطوف هم هست. مثلاً اگر گفتیم:
«جَاءَ زَيْدٌ وَ عَمْرُو» زید آمد و عمرو هم آمد. باید کلمه‌ی جاء را
بر عمرو هم اطلاق کنیم، هر چیزی که به چیزی عطف شود،
به مقتضی حال آن چیز معطوف، باید معطوف^۹ علیه هم
داشته باشد، یعنی آنچه معطوف^۹ علیه هم دارد معطوف هم
داشته باشد. این مطلب علمی و ادبی است که جای حرف
نیست. وقتی که ما می‌گوییم: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» چقدر خدا
ولایت بر ما دارد؟ خالق ما هست، همه چیز ما از او است،
می‌تواند ما را زنده نگه دارد می‌تواند ما را بمیراند، «يُحْيِي وَ

يُمِيتُ»^۵ «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي»^۶ می‌تواند ما را به گریه
بیاندازد، می‌تواند ما را به خنده بیاندازد، می‌تواند ما را
خوشحال کند، می‌تواند ما را بدحال کند و بالاخره هر چه
مصلحت بداند بدون اینکه با ما مشورت کند، می‌تواند
درباره‌ی ما انجام دهد.

در دعای یستشیر می‌خوانیم: «وَلَا خَلْقٍ مِنْ عِبَادِهِ يَسْتَشِيرُ» با
خلقش در هیچ کاری مشورت نمی‌کند، چرا مشورت
نمی‌کند؟ با اینکه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۷ «وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۸

۵ - سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۶ - سوره نجم، آیه ۴۳.

۷ - سوره شوری، آیه ۳۸.

خدا در قرآن می‌فرماید که مردم مسلمان، امورشان در مشورت با یکدیگر می‌باشد و به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» با مردم مشورت کن، خدا چرا مشورت نمی‌کند؟! به جهت اینکه مشورت غالباً به دو جهت انجام می‌شود، یکی اینکه انسان بر عقلش یک مطلبی را بیافزاید، مثلاً من یک کاری را می‌خواهم بکنم گوشه و کنار و جوانب کار را ممکن است درست درک نکنم، از دیگری می‌پرسم، آن دیگری یک مقدار بیشتر از من روی این مسئله فکر کرده، طبعاً من یک استفاده‌هایی از او می‌کنم، این معنای که در

خدا اصلاً غلط است. ما اگر یک چنین اعتقادی به خدا داشته باشیم که خدا حتّی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ممکن است چیزی یاد بگیرد، خدا را مخلوق دانسته‌ایم و خدا، خدا نیست. و اگر مسئله‌ی دوّم باشد، یعنی مشورت می‌کنند برای احترام مردم آنچنان که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه چیز را خودش می‌دانست، از همه‌ی مردم بهتر از همه چیز اطلاع داشت اینکه خدا فرموده: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» با اصحابت و با دیگران مشورت کن، این فقط یک احترامی است به آن‌ها گذاشتن و آن‌ها را در جریان گذاشتن بیشتر نیست. یک احترامی من می‌کنم، وقتی که

آمدن با شما مشورت کردم طبعاً شما یک نظراتی می دهید نظر اکثریت با نظر من موافق طبعاً خواهد بود و شما که نظر دادید خودتان در کار جدی تر هستید و با من همکاری می کنید، لذا خدای تعالی بعد از این جمله که «و شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» می فرماید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۹ نمی فرماید: «وَ إِذَا عَزَمْتَ» تو عزم کردی، مشورت فقط برای احترام اصحاب است و در جریان گذاشتن اصحاب و الّا فایده‌ی دیگری برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که همه‌ی علوم را می داند و همه‌ی مصالح را می فهمد معنا ندارد.

۹ - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

پس اینکه خدا مشورت نمی‌کند به هیچ دلیلی نباید مشورت کند و همه‌ی کارها را با آن ولایتی که بر مخلوقش دارد انجام می‌دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم همین طور، یعنی آنچه را که پیغمبر صلی الله علیه و آله مصلحت دانست با توجّه به عصمت پیغمبر و با توجّه به اینکه پیغمبر همه‌ی علوم را می‌داند و معصوم از جهل است، بنابراین مشورتش فقط به خاطر این است که به دیگران احترام بگذارد و الاّ ولی امر تمام عالم هستی است یعنی ردیف خدا، یعنی در طول با خدا این طوری است اوّل خدا بعد پیغمبر، اگر پیغمبر خواست یک نفر در روی کره‌ی زمین نباشد، یا خواست یک فردی باشد، یا

خواست مردی زنش را طلاق بگوید، یا خواست کسی با کسی ازدواج کند، یا خواست مثلاً فلان کس، فلان خانه را نداشته باشد و یا داشته باشد و امثال این‌ها، در تمام این امور ولایت دارد، یعنی اولی است، حق است، باید حرف او مقدم بر حرف دیگران باشد. ولو اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر اینکه مردم ظرفیت نداشتند، زیاد به این ولایت عمل نکرد، ولی آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^{۱۰} پیغمبر اولی است بر مؤمنین در خصوص جانشان و مالشان، او مقدم است، او جلوتر است. هر چه او بخواهد

۱۰ - سوره احزاب، آیه ۶.

همان خواهد شد برای اینکه مصالح کُلّی را او بهتر می‌فهمد و طبق مصالح کُلّی عمل می‌کند، بر همین اساس حتّی بعضی از پیغمبران گذشته هم این طور بودند، حضرت خضر می‌زند آن جوان را می‌کشد که حضرت موسی عرض می‌کند «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ»^{۱۱} اینکه کسی را نکشته بود چرا تو او را کشتی؟ بعد مصلحتش را برای حضرت موسی می‌گوید که این فرزند پدر و مادر صالحی داشتند و این بچه بزرگ می‌شد، آن‌ها را از راه منحرف می‌کرد من این کار را کردم تا آن‌ها منحرف نشوند، یا بر مال مردم؛ در میان کشتی

۱۱ - سوره کهف، آیه ۷۴.

می‌نشیند، کشتی را می‌شکند، سوارخ می‌کند، کشتی مال دیگری است، حقّ تصرّف این گونه بر کسی، برای کسی نیست. ولی چون او پیغمبر است، ولایت دارد، مصالح را بهتر از صاحب کشتی می‌فهمد، صاحب کشتی نمی‌داند که یک سلطانی آن طرف دریاچه نشسته و هر کشتی را به غصب می‌گیرد و تصرّف می‌کند و این کشتی اگر سوارخ بود این کشتی را نخواهد گرفت. مصلحت خود صاحب کشتی در این است که این سوارخ بشود، ولو اینکه او الآن چون متوجّه عاقبت امور نیست مانع می‌شود و راضی ممکن است نباشد. پس ببینید ولایت پیغمبر بر مال و جان مردم، چرا؟ برای

اینکه مصالح را او بهتر می‌فهمد، «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»^{۱۲} چه بسا یک چیزهایی را شما بدتان می‌آید برایتان خوب است، چه بسا یک چیزهایی هست که شما خوشتان می‌آید برایتان بد است. شماها عاقبت امور را نمی‌دانید، خدا است که: «وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^{۱۳} عاقبت امور را آنچه که مفیدتر است، آنچه که بهتر است می‌داند.

خدا همین ولایت را نه در سطح بی‌نهایت، بلکه در ارتباط با کروی زمین یا بیشتر در خصوص پیغمبر اکرم

۱۲ - سوره بقره، آیه ۲۱۶.

۱۳ - سوره حج، آیه ۴۱.

صلی الله علیه و آله اگر بگوییم در ارتباط با ماسوی الله همین ولایت را در تکوینیات و در تشریعیات دارد.

۶- معنای ولایت تکوینی

ولایت تکوینی یعنی چه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد و ائمه ی اطهار دارند؟ و ولایت تشریعی یعنی چه؟ ولایت تکوینی یعنی روی محبت و مصلحت اندیشی گاهی ممکن است اراده کند خدای تعالی یا پیغمبر صلی الله علیه و آله که یک چیزی در عالم کون نباشد و یا یک چیزی در عالم کون باشد، به طور کلی شما نباشید، او باشد، این کره باشد، آن کره

نباشد و همان طور در تمام ماسوی الله. این را می گویند ولایت تکوینی، این ولایت تکوینی مُنشعب از ولایت الله است که در همین آیه بیان فرموده. «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^{۱۴}

۷- معنای ولایت تشریعی

ولایت تشریعی معنایش این است که در شرع یعنی در احکام شرع پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله یا صاحب شریعت، ذات مقدّس پروردگار و ائمه ای اطهار علیهم السلام می توانند دخالت کنند یا نه، این ولایت تشریعی از خدا گرفته تا ولی

۱۴ - سوره مائده، آیه ۵۵.

فقیه در یک محدوده‌ای می‌توانند دخالت کنند، یعنی این طوری باید بگوییم که می‌توانند دخالت کنند، خدا یک حکمی را گفته بعد نسخ کرده، مثلاً به مردم مسلمان زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امتحانشان فرمود که هر کس می‌خواهد وارد بر پیغمبر بشود باید قبلش صدقه بدهد، «بَيْنَ يَدَي نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ»^{۱۰} آیه‌ی نجواء معروف است، بعد این آیه نسخ شد، چون جز علی ابن ابیطالب علیه السلام که صدقه داد و وارد شد، کسی دیگر این کار را نکرد و مردم دور و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نرفتند و امتحانشان را دادند،

۱۰ - سوره مجادله، آیه ۱۲.

مصلحت این آیهی مَنسوخه هم همین بود که مردم و اصحاب پیغمبر امتحان شدند و بعد این آیه نسخ شد هر کس می‌خواهد برود خدمت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لازم نیست صدقه بدهد و دیگر هم صدقه ندادند. ببینید یک حکمی را عنوان می‌کند، کلی هم عنوان می‌کند، مدّت هم برایش نمی‌گذارد ولی چون مردم امتحان باید بشوند این آیه نازل می‌شود بعد هم نسخ می‌شود. آیات ناسخ و منسوخ در قرآن هست.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله احکامی را که پروردگار به او وحی کرده و به او دستور داده آیا می‌تواند نسخ یا به اصطلاح

از بین ببرد برای یک مدّت کوتاهی؟ بله! برای یک مصلحتی که خودش منظور کرده چون «لِعِلْمِهِ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ» جوان کشتن، و کسی که کسی را نکشته، نفس زکیّه است از این جهت که قاتل نیست این حرام است کشتن او، در آیات قرآن هست. امّا پیغمبر؛ جناب خضر، این جوان را کشت یعنی برای یک دفعه و برای همین مسئله و برای مصلحتی که دارد آن حرام تبدیل به حلال و یا واجب می‌شود و این معنای ولایتی است که پیغمبر در شرع دارد، حرامی را حلال کند و همین موضوع عیناً برای امام هست. در دین مقدّس اسلام خیلی چیزها هست که این‌ها حرام است امام می‌تواند برای

مَدَّت مُعِينِي حَلَالِش كُنْد، بَه طُور کَلِّي نَه پِیغَمْبَر وَ نَه اِمَام
نَمی تَوَانَنْد یَک حَکْمی رَا کِه خُدا دَادِه او رَا اَز بَیْن بَیْرَنْد، وَلِی
بِرَای مَدَّت مُعِينِي.

یَا دَم می آید بَا یَکِی اَز عِلْمَاءِ اَهْلِ سُنَّتِ صَحْبِتِ می کُردَم
دِر بَارِه ی مُتْعِه، اِیْشَان کُفْت کِه دَر زَمَانِی کِه عَمَرِ زَنْدَگِی می کُرد
مُتْعِه بَسِیَّار کَارِ بَدِی شُدِه بُوْد، سَوءِ اسْتِفَادِه می شُد. لَذا عَمَر
کُفْت: «مُتْعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ فِی زَمَنِ رَسُولِ اللّٰهِ وَ اَنَا اُحَرِّمُهُمَا»^{۱۶}
کِه مَن اِیْرَادِ کُرفْتَم کِه عَمَرِ کِه می گَوِیْد مَن حَرَامِش می کُنَم، اِیَا
او پِیغَمْبَر بُوْد یَا وَصِی پِیغَمْبَر؟ کُفْت: وَصِی پِیغَمْبَر بُوْد.

۱۶ - تَفْسِیْر رَازِی، ج ۲، ص ۱۶۷.

گفتم: اگر کسی بعد از پیغمبر چیزی را حرام کند یا یک چیزی را واجب کند و این حکم یا از جانب خدا است به او وحی شده که این پیغمبر آخر است و اگر از جانب خدا نیست روی خواسته‌ی نفسانی خودش هست، این هوای نفس دارد و نمی‌تواند جانشین پیغمبر بشود. او گفت: برای یک مدّتی در زمان خودش مصلحت دید که این مسئله را حرام کند. من گفتم: چرا تا این زمان بعد از هزار و چهار صد سال شما ادامه‌اش دادید؟ که اینجا ماند. در یک زمان معینی یک واجبی را امام، آن هم امامی که در این آیه خدا به او ولایت داده می‌تواند یک چیزی را حرام کند یا یک چیزی را حلال

کند. و الاّ هیچ کس حقّ دخالت در امر الهی و در شرع ندارد. ولی ولی فقیهی که مبسوط ید است و جانشین امام یا جانشین پیغمبر است، این شخص هم اگر نکند نمی تواند حکومت تشکیل بدهد و این ولایت را دارد. که البتّه این نحوه ی از ولایت مطلقه ی تشریعی را که الآن من عرض می کنم یک عده از علماء هستند که قبول ندارند و فقط در امور حسبیه می گویند ولایت دارد ولی «بالضروره» یعنی ثابت است، مسلّم است که اگر در زمان غیبت کبری کسی بخواهد حکومتی تشکیل بدهد، فقیهی بخواهد حکومتی تشکیل بدهد حتماً این نحوه ولایت را باید داشته باشد، چون به

محدوراتی برخورد می‌کند، به مسائلی برخورد می‌کند که اصل حکومت را مُتزلزل خواهد کرد. این‌ها بحث‌های فرعی بود که وارد بحثمان شد، چون می‌خواستم ولایت تکوینی و تشریعی را توضیح دهم.

ائمه‌ی اطهار هم ولایت تکوینی دارند هم ولایت تشریعی، چون در این آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ» آمده‌اند و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ولایت تکوینی و تشریعی دارد، آن هم ولایت مطلقه و ولی فقیه که در مرتبه‌ی دوّم ولایت است، ولایت مطلقه‌ی تشریعی دارد اما طبعاً ولایت تکوینی نمی‌تواند داشته باشد. چون یک بشر است و مثلاً فرض کنید، ولی فقیه

نمی‌تواند بگوید که یکی از کرات نباشد یا یک موضوعی وجود نداشته باشد! یا یک موضوعی وجود داشته باشد! لذا در این آیه با کلمه‌ی حَصْر خدای تعالی خودش و رسولش و آن مؤمنی که در مسجد در حال رکوع، در حال نماز، زکات داد که طبعاً و یقیناً به تصدیق سنی و شیعه علی ابن ابیطالب علیه‌السلام بوده این‌ها ولایت تکوینی و تشریعی، همان ولایت الله را دارند. و ولی فقیه در ولایت تشریعی مطلقه جانشین امام است و مصالح را باید منظور کند و ولایت دارد.

۸- معنای لغوی امام

خب ما درباره‌ی امام داریم صحبت می‌کنیم، امام کیست و چیست؟ کلمه‌ی امام در لغت و در اصطلاح فرقی نمی‌کند؛ به راهنما، رهنما، کسی که راه را نشان می‌دهد امام می‌گویند. در فارسی راهنما و در عربی امام.

۹- اقسام امام

امام بر چند بخش تقسیم می‌شود: از کسی که یک آدرسی به شما می‌دهد، شما به آن محلّ می‌رسید امام شما هست، تا آن

امامی که «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»^{۱۷} هر چه از او
بپرسید بلد است، معصوم از جهل است،
اگر آدرس خدا را پرسیدید، می بینید خدا را آنچنان معرفّی
می کند که خدا می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ
اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^{۱۸} هیچ کس به هیچ وجه حق ندارد خدا را
توصیف کند، مگر بندگان مخلص که قدر مسلّمش ائمه‌ی
اطهار علیهم السلام هستند. ببینید آدرس خدا را این‌ها این
چنین بلد هستند که خدا به مخلوقش، به بندگان‌ش، می گوید
هر چه این‌ها گفتند آدرس صحیحی است. بقیّه آدرس

۱۷ - سوره یس، آیه ۱۲.

۱۸ - سوره صافات، آیه ۱۵۹-۱۶۰.

دورغی می‌دهند حواستان جمع باشد، هر چه دانشمند در
عالم فکر کنید همه پشت به پشت هم بدهند، بخواهند
آدرس خدا و معرف خدا باشند «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» هر
کس هر نوع وصفی از خدا بکند غلط است «سُبْحَانَ اللَّهِ»
خدا از آن وصف، از آن آدرس، از آن نشانی خدا منزّه هست
مگر بندگان مخلص، این‌ها هستند که می‌توانند خدا را
معرفی کنند، وصف کنند، آدرس خدا را بدهند و خدا را به
مردم بشناسانند.

پس بنابراین امام از همین جا شروع می‌شود، الآن من به شما
می‌گویم خانه‌ی فلانی در فلان کوچه هست، من امام هستم تا

یک کسی که چند دقیقه می‌خواهد جلو بایستد و مردم به او اقتداء بکند، امام جماعت است؛ یا نماز جمعه بخواند و مردم از او پیروی کنند، امام جمعه است؛ و تا آن دانشمند و عالمی که بخواهد شما را به یک حقیقتی برساند امام هست و می‌رسد به آن کسی که هیچ چیز برای او مَجْهول نیست و هر چه از او سؤال می‌کنند درست، صحیح جواب می‌دهد آن هم امام هست.

به قول یکی از دانشمندان درباره‌ی علی ابن ابیطالب علیه‌السلام می‌گوید: «اِحْتِیاجُ الْکُلِّ اِلَیْهِ» احتیاج همه به او، شما تاریخ را ورق بزنید، ببینید بعد از پیغمبر اکرم

صلی الله علیه وآله همه از مسائل مشکلی که داشتند چه در ارتباط با معنویات چه در ارتباط با ظواهر و امور معمولی همه از علی سؤال می کردند، ولی او از احدی چیزی سؤال نکرد «وَ اسْتِغْنَائِهِ عَنِ الْكُلِّ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ» یک همچنین امامی، نمی تواند کسی که هفتاد مرتبه گفت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ فَلَانٌ» اگر علی در غوامض مسائل مشکل کنار من نبود که از او سؤال بکنم، من هلاک می شدم. این نمی تواند بگوید من امام کُل هستم، چون آدرس ها را خوب بلد نیست، حقایق را خوب نمی داند یا «أَقِيلُونِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ» من از شما بهتر نیستم من را ول کنید علی در بین شما است. آن

همه سخنانی که در حل مشکلات علی ابن ابیطالب علیه السلام بیان کرده که آن دانشمند در کتاب «الامام علی» نوشته‌ی جُرج جُرداق مسیحی از قول یک دانشمندی نقل می‌کند می‌گوید: حیف علی که در مسجد کوفه سخن می‌گفت، برای کسانی که وقتی می‌گفت: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از تعداد موی سر و صورتشان از علی می‌پرسیدند، او می‌گفت: من به راه‌های آسمان آشنا تر از شما به راه‌های زمین هستم، ای کاش امروز می‌بود ما مشکلات فضایی مان را از علی علیه السلام سؤال می‌کردیم، راه‌های آسمان‌ها را از او می‌پرسیدیم و به کرات بالا می‌رفتیم. علی آن کسی بود که

هیچ مسئله‌ای نبود که خدا در ارتباط با مخلوقش بداند یا پیغمبر صلی الله و علیه و آله بداند و علی نداند.

علی ابن ابیطالب علیه السلام آن امام مبینی است، در این آیه‌ی سوره‌ی یس خدای تعالی می‌فرماید: «إِمَامٌ مُّبِين»^{۱۹} مبین یعنی آشکار، مبین یعنی کسی که، چیزی که خیلی روشن است، خیلی آشکار است.

۱۹ - سوره یس، آیه ۱۲.

۱۰- معنای امام مبین

این معنایش چه هست؟ معنایش این است که هر کس بدون غرض و مرضی، بدون تعصبی، بیاید کنار علی ابن ابیطالب علیه السلام بنشیند امامت او را مشاهده می‌کند، یعنی همه‌ی مسائل و حقایق را چون می‌داند امامت بر هر چیزی دارد، امام مطلق است، امام مطلق یعنی چه؟ یعنی هیچ جا نیازی به هیچ کس در چیزی که برایش مَجْهول باشد ندارد، اما همه به او نیازمندند، همه به او توجه می‌کنند، لذا ببینید در روز غدیر خم جمله‌ای که خیلی معروف است خطبه‌ی غدیر خم را همه طور نقل کرده‌اند بعضی خطبه‌ای نقل

کرده‌اند که همین طور اگر ما بخواهیم بخوانیم دو ساعت طول می‌کشد. بعضی جملات کوتاهی در این روز نقل کرده‌اند، مسائل مختلفی گفته‌اند، ولی آنچه من به نظر می‌رسد که در همه‌ی خطبه‌ها هست و در همه‌ی نقل‌هایی که از خطبه‌ی غدیر کرده‌اند وجود دارد این است که «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَى مَوْلَاهُ» آن ولایتی که خدا به او داده، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^{۲۰} آن ولایتی که «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^{۲۱} پیغمبر اولی است بر مؤمنین از جان‌شان و مال‌شان، ببینید اینجا همه‌ی آن را منتقل به علی ابن ابیطالب

۲۰ - سوره مائده، آیه ۵۵

۲۱ - سوره احزاب، آیه ۶.

علیه السلام می کند، می فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» اهل سنت نتوانستند این کلمه را به خصوص منکر بشوند، بعضی ها ممکن است منکر غدیر خم بشوند، بعضی ها ممکن است منکر این خطبات طولانی بشوند، اما اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» این را هیچ کس منکر نشده، نهایت می گویند مولا منظور دوست است یعنی هر که من دوست او هستم یا هر که من را دوست دارد علی را دوست داشته باشد! که این با آن معنایی که از مولا خدمتتان عرض کردم منافات دارد و علاوه به قول آن دانشمند سنی، ما اگر یک نستجیر بالله

پیغمبر که عقل کل بود اگر یک نادانی این همه مردم، هفتاد هزار نفر را در بیابان گرم، سه روز معطل کند برای اینکه بگوید هر که من را دوست دارد باید علی ابن ابیطالب علیه السلام را دوست داشته باشد! این کار بسیار اشتباه بود. انتقال ولایت به علی ابن ابیطالب علیه السلام است، انتقال قدرت به علی ابن ابیطالب علیه السلام است، انتقال آنچه که پیغمبر داشت به علی ابن ابیطالب علیه السلام است، غیر از نبوت که خوب آن مسئله‌ی خاصی است. بنابراین امام، آن کسی است که امام مطلق، یعنی بدون قید و شرط، بدون محدودیت، آن کسی که آدرس به شما می‌دهد فقط در آدرس

دادن امام شما است، امّا دیگر در چیزهای دیگر امام شما نیست، امام جماعت فقط در نماز امام شما است، امام جمعه فقط در نماز جمعه امام شما است، امّا در چیزهای دیگر امام شما نیست. امّا امام مطلق، آن کسی که هر چه پیغمبر دارد به او داده، آن پیغمبری که هر چه خدا در آن خلقت دارد به او داده، این امام، امام مطلق است.

۱۱- معنای امام مطلق

پس ما امروز فقط در این مسئله خواستیم صحبت کنیم در موضوع امامت، که امام آن کسی است که، امام مطلق آن

کسی است که معصوم از جهل باشد و از ناحیه‌ی خدای
تعالی و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ولایت تکوینی و
تشریعی داشته باشد و همه چیز در اختیارش، به اذن
پروردگار باشد و در بین مردم زندگی بکند. لذا درباره‌ی
پیغمبر هم ما می‌توانیم بگوییم امام است، نگوید امام دوازده
نفر است، نه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم امام هست،
شما در همین دعای توسّل می‌گویید: «یا امام الرحمة» «یا
أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا إِمَامَ الرَّحْمَةِ».

۱۲- امامتی که به ظالم نمی‌رسد

۲۲ حضرت ابراهیم از خدا تقاضا کرد که ذریه‌ی من را امام قرار بده، راهنما، «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» وقتی که خدا به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم، امام قرار دادن یعنی هر چه مردم آدرس می‌خواهند، توصیفی از چیزی می‌خواهند، از خدا گرفته تا ریزترین چیزهایی که در عالم هست، تو امام مردم باشی. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» ۲۳ از اولاد من هم امام می‌شوند؟ «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» این «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» معنایش این

۲۲ - سوره لقمان، آیه ۱۳.

۲۳ - سوره بقره، آیه ۱۲۴.

نیست که نه از اولاد تو امام نمی‌شوند، نه. این عهد من، این همان عهدی است که در همین آیه هست، «إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۲۴} این همان ولایت تکوینی است که هر پیغمبری، هر امامی دارد. «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» آن‌هایی که ستمگر باشند، چه به خودشان ظلم کرده باشند، چه به دیگران. یعنی گناهکار باشند، یعنی معصیتکار باشند، «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ولو برای یک لحظه شریک برای خدا تعیین کرده باشند که این ظلم بسیار بزرگی است، به این‌ها عهد من

۲۴ - سوره مائده، آیه ۵۵.

نخواهد رسید، این امامت به آنها نخواهد رسید و حال آنکه ما می‌بینیم ظالم‌ترین افراد گاهی آدرس را درست می‌گویند و امام است، اما معلوم است این امامت خاصی هست که عهد الهی بر آن است و تعهد در مقابل همه‌ی اوامر پروردگار باید در آن شخص باشد، و آن شخصی که ظالم نباشد و امام مطلق باشد البته معصومین و پیغمبر اکرم علیهم‌السلام است و لذا امام یک کلمه‌ی عامی است هم بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، هم بر ائمه‌ی معصومین و هم بر هر کسی که یک راهنمایی درستی دیگری را بکند و بلکه به آن‌هایی هم که راهنمایی ناصحیح کردند گاهی امام گفته می‌شود

«ائمه يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^{۲۵} یک راهنمایی‌هایی هستند، یک امام‌هایی هستند که مردم را به سوی آتش جهنم دعوت می‌کنند، به راه بد می‌کشانند به آن‌ها هم کلمه‌ی امام اطلاق می‌شود. بنابراین آن امام مطلق است، معصومی که از جهل معصوم باشد و هیچ کار خطایی نکند و طبق مصالح مردم کار بکند خدا و پیغمبر بعد هم علی ابن ابیطالب علیه‌السلام است.

۲۵ - سوره قصص، آیه ۴۱.

۱۳- علت عدم تصریح نام حضرت علی علیه السلام در آیه

ولایت

حالا چرا این کلمه را در این آیه با کلمه‌ی مؤمنون بیان کرده است؟ مثلاً همان طوری که اسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را رسول برده بگوید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ»^{۲۶} «وَالَّذِينَ» دیگر نمی‌خواهد، بگوید: علی ابن ابیطالب علیه السلام! چرا با این صراحت مطلب را بیان نکرده است؟ به جهت اینکه در آن وقتی که این آیه نازل شد یک نفر بیشتر از آن مؤمنینی که این خصوصیت را داشتند و

۲۶ - سوره مائده، آیه ۵۵

ولایت را ممکن است ممکن بوده بپذیرند جزء علی ابن ابیطالب علیه السلام وجود نداشت، آن وقتی که این آیه نازل شد، به مردمی که آن وقت بودند با کلمه‌ی «يَقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ» علی را معرفی کرد و اگر کلمه‌ی علی ابن ابیطالب علیه السلام در این آیه‌ی فقط گفته می‌شد شاید عده‌ای می‌گفتند: امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ائمه‌ی دیگر این‌ها جزء این ولایت نبودند و این ولایت را نداشتند. اما «وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا» گفته «وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا» «الَّذِيْنَ» تا اینجا جمع است «يَقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ» یعنی عین علی ابن ابیطالب علیه السلام «يَقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ» عین علی ابن

ابطالب علیه السلام «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» عین علی ابن ابیطالب
علیه السلام در رکوع هم ممکن است «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» این طوری
باشند، البتّه آن وقت با آیات دیگر قرآن و با روایات، بقیّه را
تعیین کردند و در ردیف آنها قرار دادند که در روایات
متعدّدی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود که من دوازده
جانشین دارم که در علم و عصمت مانند من هستند، غیر از
نبوّت. بنابراین مسئله روشن می شود و این کلمه ی «وَالَّذِينَ
آمَنُوا» و آیه ی شریفه این است می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» که
جمع آورده و همه ی دوازده نفر را در این آیه ی اجمالاً تعیین

کرده ولی تفصیلش و به اسامی شان روایات زیادی در کتب
اهل سنّت و کتب شیعه، کتب اسلامی حالا این کلمه‌ی
سنّی و شیعه را ما در تمام بحث‌هایمان باید حذف کنیم،
چون آنچه من ان شاء الله برای شما می‌گویم مورد اتفاق شیعه و
سنّی است، در کتب مسلمین این روایت نقل شده، کتابی
است به نام «منتخب الاثر» انتخاب شده‌ی از آثار و روایات
که مرحوم آیت الله بروجردی طرحش را داده و شاگرد ایشان
آیت الله صافی تنظیمش کرده، بسیار کار خوبی است، از
اینجا شروع کرده فهرست وار جلو می‌آیند که پیغمبر اکرم

صلی الله علیه وآله فرمود: «خُلَفَائِي مِنْ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ»^{۲۷}
 خلفای من بعد از من دوازده نفرند. دسته‌ی دوم روایات این
 است که «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» همه‌شان از قریشند، دسته‌ی سوم
 می‌گوید: «كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» همه‌شان از بنی‌هاشمند،
 دسته‌ی چهارم روایت می‌گوید: «أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ
 آخِرُهُمُ الْمُهَدِيٌّ» و دسته‌ی ششم روایات، اسم یک یک از
 ائمه را اسم می‌برد تا می‌رسد به آخر آنها، «أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ ابْنُ
 أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ
 بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ» که به جابر وقتی می‌فرماید این روایت را، به

۲۷ - صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۲۷.

جابر می‌فرماید تو او را خواهی دید «وَإِقْرَأْ مِنْي السَّلَامَ عَلَيْهِ»
سلام من را به او برسان و بعد یک یک از ائمه را اسم می‌برد،
توضیحات خیلی واضحی داده است در آن روایات که شاید
حدود دو هزار روایت باشد و آنچنان روشن کرده مطلب را که
جای حرف نیست. «وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
أَجْمَعِينَ»